

فصلی درباره هنر*

- ۲ -

بالاخره در نیمه اول قرن پانزدهم در جنوب هند این مشکل بدست ژان Gan و هوبرت ون-آیک Hubert von Eyck حل شد. این دو برادر از اهالی فلاندر رنگ را باروغن مخصوصی آمیختند و موفق شدند آنرا بر پارچه و چوب یا سنگ یا هر چیز دیگری که زمینه نقاشی ایشان توانست بود، بکار برند. اما دیگر در این عصر شوق مردم نسبت بمذهب از امور عتیقه شمرده میشد و بجای کشیشان ثروتمندان شهر نشین حامیان هنر گشتند و از آنجا که هنر همواره تابع نان و آب است هنرمندان برای کار فرمایان دنیوی و غیر روحانی بکار پرداختند و برای شاهان و امیران و صرافان مالدار پرده‌هائی نقاشی کردند. در مدت کوتاهی شیوه نقاشی رنگ و روغنی در سراسر اروپا رائج شد و هر کشوری مکتبی در نقاشی گشود که مطابق ذوق کسانی بود که از برایشان دور نماها و شبیه‌سازیها پرداخته میشد مثلاً در اسپانیا و لاسکز (۱) Velasquez تصاویرش عبارت بود از دلقک‌های کوتاه قد درباری و جولاهانی که در کار گاههای پرده‌بافی مملطنتی کار میکردند و با اشخاصی مختلف و موضوع‌های گوناگونی که بشاه و دربارش ارتباط مییافت.

اما در هلند رامبراند (۲) و فرانس هالس (۲) و ورمیر (۳) تصاویری از انبار خانه تاجر میکشیدند یا از زن سلخته و بچه‌های سالم و از خود رضایش و با کشتی‌هائی را که چنان ثروتی برایش فراهم آورده بودند نقاشی میکردند.

از طرف دیگر در ایتالیا جانی که پاپ بزرگترین پشتیبان هنرها بود میکشید آنز (۳) و کورژیو (۴) از طرف Correggio همچنان شمایل مریم و اولیای دین را میساختند. باین تقدیر در انگلستان که اریستوکراسی بسیار غنی و مقتدر بود هنرمندان تصویر نجیبی متشخص را که از اعضای حکومت بودند رسم میکردند و یا در فرانسه که پادشاه شخص اول مملکت بود بانوان زیبارویی رامیکشیدند که رفیقه‌های اعلی حضرت بودند. این تغییرات عظیم که در نقاشی بر اثر از میان رفتن کلیسای قدیم و ظهور طبقات جدید در اجتماع پدید آمد در انواع دیگر هنر نیز منعکس شد.

اختراع چاپ نویسندگان را قادر ساخت که با کتبی که برای عموم مردم می‌نوشتند، شهرت

* قسمت اول این مقاله ممتنع در شماره پنجم ص ۱۹۱ بجای رسیده و این قسمت آخر آن است.

- ۱- و لاسکز (۱۶۶۰ - ۱۵۹۹) از معروفترین نقاشان عالم و سه حلقه مکتب نقاشی اسپانیاست.
- ۲- Rembrandt (۱۶۶۹ - ۱۶۰۶) و France Hals (۱۶۶۶ - ۱۵۸۰) و Vermeer (۱۶۷۵ - ۱۶۳۲) هر سه از نقاشان معروف جهانند که آثارشان زینت بخش موزه‌های معروف عالم است.
- ۳- Michelangelo (۱۵۶۴ - ۱۴۷۵) از نوابغ هنرمندان عالم است که در شاعری و مجسمه‌سازی استاد مسلم دوره رنسانس بوده.
- ۴- Correggio (۱۵۳۴ - ۱۴۹۴) نقاش معروف ایتالیایی که مخصوصاً در انعکاس عواطف و بیان حالات اشخاص در آثارش استاد بوده است.

و احترام کسب کنند و از این راه شغل داستان نویسی و صورتگری (۱) پدید آمد. اما مردمانی که آنقدر پول داشتند که بتوانند کتابهای جدید را بخرانند همان گونه مردمانی بودند که قبلاً عشقشان این بود که شبها در منزل بنشینند و احياناً در دویوار اطاق را تماشا کنند بلکه ایشان طالب تفتن و سر گرمی بودند و دسته مطربان و قوالان قرون وسطی کافی نبود که این طلب ایشان را بر آورد و از این روی پس از دوهزار سال از زمان حکومت بلدی یونان قدیم اول بار این مجال بدست آمد که نویسنده نمایشی حرفه خود را بنهایت سعی در پیش گیرد.

مردم در قرون وسطی تا آنرا فقط جزئی از مراسم مخصوص کلیسا میدانستند و تراژدیهای قرن سیزدهم و چهاردهم میلادی فقط از مصیبت حضرت مسیح حکایت میکرد و حال آنکه در قرن شانزدهم نمایشهای غیر مذهبی باز پدیدار شد.

حقیقت اینست که در اول کار، نمایشنامه نویس و بازیگری در تا آن چندان شغل آبرومندی نبود چنانکه ویلیام شکسپیر را از ارباب سیرکی میدانستند که همسایگان را با کمدیها و تراژدیهای خود سر گرم میکند. اما وقتی که در سال ۱۶۱۶ مرد تازه این همسایگان برای او حرمتی قائل شدند و بازیگران نمایشها نیز از تحت نظر پلیس خلاص یافتند چنانکه معاصر شکسپیر لوب دووگا (۲) *Lope de Vega* یعنی آن اعجوبه اسپانیایی که علی التحقیق صاحب ۱۸۰۰ نمایشنامه غیر مذهبی و چهارصد نمایشنامه مذهبی بود، در زمان خود جاه و اعتباری داشت و حتی توانست موافقت یاب را نسبت با آثارش جلب کند. و یک قرن بعد مولیر فرانسوی افتخار مصاحبت کسانی از قبیل لوئی چهاردهم نصیب شد. و از آنوقت تا کنون تا آن دل بستگی و توجه روز افزون مردم را بخود جلب کرده است. امروز یک تا آن جزء لاینفک یک شهر منظم و با قاعدهای است و درامهای خاموش سینما هم حتی در دهکدههای کوچک دنیا نفوذ کرده است.



اما از میان هنرها، یکی میرفت که معمولترین هنرها شود و آن موسیقی بود.

اغلب هنرهای قدیم مهارت فنی بسیار میخواست. یعنی سالها تمرین و ممارست باید تا دست ناآزموده ما اطاعت از مغز کند و تخیلات ما را بر پردهای یامر می نقش کند. عمری میخواست تا انسان نوشتن داستانی عالی را بیاموزد. از طرف دیگر نیز ممارست فراوان میخواست تا شخص هنردوست بتواند بهترین نقاشیها و نوشتهها و مجسمهها را تشخیص دهد و از آن لذت برد. اما تقریباً کسی نیست که یک آهنگ دلنشین را تشخیص ندهد و از نوعی از موسیقی لذت نبرد مگر آنکه کر باشد.

مردم قرون وسطی موسیقی کم می شنیدند و آنهم موسیقی مخصوص کلیسا بود. سرودهای مقدس یگانه موضوع قوانین موسیقی بود و از این جهت کم کم یکنواخت و کسالت انگیز میشد و گذشته از این آنها را کسی در کوچه و بازار نمیتوانست خواند.

عصر تجدید *Renaissance* این قاعده را نیز دگرگون ساخت و موسیقی باز به اهمیت خود بازگشت و بهترین رفیق انسان شد و در غم و شادیش شرکت کرد.

۱ - *Illustration* با اصطلاح هنر داستانهای مصور است چنانکه بر دیوار و سقف غالب کلیساهای کاتولیک داستانهای کتاب مقدس را با تصاویر زیبایی مجسم میسازند.

۲ - لوب دووگا (۱۶۳۵ - ۱۵۶۲) دراماتیسیت و شاعر معروف اسپانیایی در کثرت آثار و اشعار ظاهر آبی نظیر است.

مصریان و بابلیان و یهودیان قدیم همه از عاشقان بزرگ موسیقی بودند و حتی چند آلت موسیقی را برای استفاده در یک ارکستر تنظیم کردند. اما یونانیان روی خوشی باین «سرو صدای نامأنوس» خارجی هانشان ندادند و فقط دوست داشتند که آواز تنها کسی را بشنوند که از اشعار هر و بیندار Pindar برایشان از بر بخواند، و گاه بوی اجازه میدادند که با آواز خود چنگی نیز که ضعیف‌ترین سازهای سیمی است همراه کند و این منتهی کاری بود که انسان میتواند بکند و مطمئن باشد از اینکه مورد ملامت و استهزاء مردم قرار نمیگیرد. از طرف دیگر رومیها درسورها و ضیافت خود عاشق ارکستر بودند و بیشتر آلات موسیقی را که امروزه (البته پس از تغییر و اصلاح بسیار) بکار میبریم هم ایشان اختراع کرده‌اند.

این نوع موسیقی در نظر کلیسای قرون اولیه بسیار منفور بود و بزعم کلیسا از عالم لامذهبی قبل که تازه معدوم شده بود نشانه‌های فراوان داشت. این بود که تنها چیزی را که اسقفهای قرن سوم و چهارم مجاز میشمرند معدودی سرود بود که دسته جمعی میخواندند و چون معمولاً سرودی که مردم بخوانند بدون هدایت یک آلت موسیقی بسیار بد و ناهنجار میشود. بعدها کلیسا اجازه داد که یک ارگ Orgue نیز علاوه کنند. و ارگ ترکیبی بود از همان نای پن (۱) Pipe of Pon قدیم و دو درجه که زیرش تعبیه کرده بودند. در این زمان دوره آوارگی اهل موسیقی فرا رسید و آخرین طبقه موسیقی دانان رومی یا کشته شدند و با ساززندهای در بدری بودند که از شهری بشهری میگشتند و در کوجه‌ها می‌نواختند و بیول سیاه گدائی میکردند. اما هر چه تمدن مادی در اواخر قرون وسطی نفوذ بیشتر مبیافت هواخواه موسیقی دان نیز بیشتر میشد.

آلاتی مانند شیور که فقط در جنگ و شکار از برای اخبار و هشدار بکار میرفت کم کم تغییر صورت داده تا اینکه بر آوردن نواهایی را که مطبوع های رقص و اطافهای مهمانی بود از عهده برآمد. بتدریج گمانکی که بدان موی اسب بسته بودند برای نواختن گیتار قدیم بکار رفت و قبل از خاتمۀ قرون وسطی این گیتار که دارای شش سیم و کهن ترین آلات موسیقی بود که قدمتش بزمان مصریان و آشوریان میرسد، بولن چهار سیمی عصر حاضر ترقی یافت که استرادپوادیوس (۲) و سایر ویلن - سازان ایتالیائی در قرن ۱۸ آنرا باوج کمال رساندند.

بالاخره بیانوجدید که متداولترین آلات موسیقی است اختراع شد و با انسان همه جا از جنگلهای مناطق حاره گرفته تا مناطق یخ زده گرین لند Green land همراه شد.

ارگ نخستین آلت موسیقی بود که همه کلیدهای موسیقی را در برداشت اما نوازنده اش همیشه محتاج همکاری کسی دیگر بود که با درجه‌های آن کار میکرد (و این عمل را امروز با برق انجام میدهند) بدین جهت موسیقی دانان همواره در پی یک «وردست» یا اقل یک ابزار فرعی دیگر بودند که ایشانرا در تربیت دسته سرود خوانان کلیساها یآوری کند.

در طی قرن عظیم یازدهم گیدو Guido اهل ارزو Orezzo که راهبی بود از فرقه سن - بندیکت St. Bendict طرز جدیدت نویس موسیقی را از خود بیادگار گذاشت و در همان قرن که

۱ - Pan از خدایان روستائی یونان قدیم است و او را نگاهبان شبان و رومه و مظهر موسیقی روستائی می‌پنداشتند. و نای پن اسم یکی از آلات متروک موسیقی قدیم است.

۲ - Stradivarius ویلن ساز معروف ایتالیائی که انواع ویلن را بطبع و شکل های متنوع در نهایت ظرافت میساخت.

عامه مردم رغبت و توجه بسیار بموسیقی داشتند . اولین ساز سیمی که هم سیم داشت و هم حاوی «کلید» های موسیقی بود ساخته شد و ظاهراً صدایش با صدای پیانوهای بسیار کوچکی که بازیچه کودکان است و از هر دکان عروسک فروشی میتوانش خرید ، تفاوتی نداشت .

بسال ۱۲۸۸ در شهر وین جایی که نوازندگان دوره گرد قرون وسطی (که هم ردیف حقه بازان و لوطیان بودند) «صنف موسیقی دانان» را تشکیل دادند ، سازیک سیمه قدیم بدل بچیزی شد که آنرا میتوان جد مستقیم Steinwoy این زمان شمرد ، و از کشور اطریش سازی که آن روزها کلایو بکورد Clavichord می نامیدند با ایتالیا رسید و بهمت مخترع و نیزی Giovanni Spinetti تکمیل شد و نام سینی نت Spinet یافت . بالاخره در قرن ۱۸ مابین سالهای ۱۷۰۹ و ۱۷۲۰ بارتولومئو کریستوفوری Bartolomeo Cristofori صفحه ای ساخت که بدانوسیله نوازنده میتوانست آهنگهای آرام و بلندی از آن بر آورد و با ایتالیایی آنرا پیانو خواندند که با تغییرات معینی همین پیانو فعلی ماست . و با این ترتیب اولین بار بود که دنیا صاحب سازی آسان و مناسب شد که نواختنش را در ظرف دو سال میتوان آموخت . و از سازهای قرون وسطی بگوش مطبوع تر میآمد . و همچنانکه امروز گرامافون و سیله ای است که میلیونها مردم از آن راه بموسیقی عشق یافته اند بهمچنین در قدیم دستگاه پیانو علم موسیقی را بوسمت بیشتری منتشر ساخت و موسیقی قسمتی از تعلیمات هر زن و مرد تحصیل کرده ای شد . شاهزادگان و بازرگانان ثروتمند از گسترهای شخصی ترتیب میدادند و موسیقی دانان در این هنگام دیگر مطربان در بدر Gouglur نبودند و کم از کم از اعضا ارجمند و عالی قدر جامعه بشمار آمدند .

این موسیقی بنمایشهای دراماتیک تأثرها منضم شد و از این راه «اپرا» پدید آمد . در اول کار فقط معدودی از امیران ثروتمند قادر بودند که از عهده مخارج سنگین یک دسته بازیگر اپرا بر آیند اما چون در مردم ذوق این تقش بیشتر شد در بسیاری از شهرهای بزرگ تأثرهایی بنا گردید که در آن اپراهای ایتالیایی و سپس آلمانی را بمعرض تماشای جامعه میگذاشتند و افراد جامعه بطور کلی این نوع نمایش را بی نهایت شائق بودند و غیر از معدودی از مسیحیان خشک مقدس که هنوز سو وطن و تر دید داشتند ، بقیه موسیقی را وسیله ای بسیار مؤثر و مفید از برای ارتقاء روح میدانستند .

در نیمه قرن ۱۸ موسیقی در اروپا باوج کمال رسیده و جز زندگي مردم شده بود . در آن زمان يك ارگ زن ساده کلیسای سن توماس در لایپزیگ بنام یوهان سباستیان باخ Bach از میانه آفران سرافراخت و با تصنیفات عالیه اش پایه ای گذاشت که اساس موسیقی جدید ما بر آن استوار است . این تصنیفات برای هر ساز متداول آنروز ساخته شده و بسیار متنوع بود و از سرودها و رقصهای سبک عامه گرفته تا سنگین ترین و مجمل ترین سرودهای مقدس مذهبی ، همه در آن یافته میشد . چون وی در سال ۱۷۵۰ در گذشت موزارت Mozart بر جای وی نشست و پرده های بدیعی از موسیقی خلق کرد که تبارش از هم آهنگی Harmonie و پودش از وزن Rhythun بود . پس از وی نوبت به لودویگ فن بتهوون Beethoven رسید که ناکام ترین مردمان روی زمین بود زیرا بعالم انسانی از گستر باشکوه جدید را اهدا کرد ولی خود تصانیف عظیمش را هیچ نشنید زیرا که بود و این گری را از دوران فقر و بینوائیش باخود داشت .

بتهوون در عصر انقلاب کبیر فرانسه میزیست و با امید روزگار باشکوه و جدیدی یکی از سمفونی های خود را (سمفونی سوم) بناپلئون هدیه کرد اما در زمان حیاتش از این خوش باوری خویش بشیمان شد و چون در سال ۱۸۲۷ بمرد ناپلئون رفته بود انقلاب فرانسه گذشته بود اما ماشین بخار از راه رسید و جهان را با سر و صداهائی پر ساخت که ادنی شباهتی بر رؤیاهای سمفونی سوم وی نداشت .

نویسنده: اریک مور ریچی
مترجم: ابو القاسم طاهری

معامله

ماگوفا خادم استغنان کری در اطاق نشیمن را زد و در آستانه در ایستاد و گفت: «ارباب کارها تمام شد من میروم.»
«کری» که بسیار فرسوده بنظر میرسید و در پیرتو چراغی نفتی بمطالعه کتابی مشغول بود آهسته سر برداشت و گفت: «بسیار خوب ماگوفا. لابد در غیاب تو هم شهرت اینجامی آید و کارها را انجام میدهد.»
ماگوفا جواب داد: «قرار است سفیده صبح از ده راه بیفتد و بطور حتم طلوع آفتاب اینجاست.»
کری گفت: «بسیار خوب.»
ماگوفا بیش از آنکه بیرون برود درنگی کرد و گفت: «شام آفازاده را باشام خودتان توی سینی در مطبخ گذاشته ام.»

کری گفت: «بسیار خوب... آقا میل ندارم بیدارش کنم چون شکایت میکرد سرش درد میکند و خیال میکنم استراحت بهترین هلاج برای او باشد. تا صبح خواب خوبی میکند و حالش بجا میآید. خوب ماگوفا شب خوش! فراموش نکنی که زود برگردی.»
ماگوفا گفت: «بچشم ارباب شب خوش.» و بدون صدا بیرون رفت. چند لحظه بعد کری صدای بسته شدن در را شنید و هم چنانکه کتاب دردست داشت باز بمطالعه پرداخت.
کری که فرزند کشیشی از اهل انگلیس بود در ایام جوانی در طلب کسب مال به «رودزی» آمده

فی الواقع این بخار و آهن وزغال و کارخانه های عظیم مختصر جائی برای هنر برای نقاشی مجسمه سازی شعر و موسیقی باز گذاشته است.

حامیان قدیم هنر یعنی کلیسا و امیران و بازرگانان قرون وسطی و قرن ۱۸ و ۱۷ دیگر از میان رفته اند و پیشوایان دنیای جدید صنعتی بیماه تر و مشغول تر از آنند که بختام کاری و سیاه قلم و آهنکهای موسیقی بپردازند تا چه رسد باینکه با ارباب هنر که موجد آن صناعاتند و بزعم ایشان فایده عملی از برای جامعه ندارند، عنایتی داشته باشند. از طرف دیگر کارگرانی که در کارخانهها پیوسته گوششان از سروصدای ماشینهایشان آکنده است دیگر ذوق خود را از دست داده و از آهنک نای و کمانچه اجداد دهقان خویش هرگز حظی نمی برند. بدین تقریر هنرها فرزندان ناخوانده عصر جدید صنعتی بشمار آمدند و هنر و زندگی بکلی از هم جدا شدند.

امروز آنچه از نقاشی باقی مانده است در گوشه موزهها در سکرآت موت جان میکند و موسیقی هم بانحصار معدودی عاشقان هنر در آمده است که آنرا از خانه ها گرفته بتالارهای کنسرت برده اند. اما هنر دوباره پیوسته و آهسته نزد ارباب حقیقی خود باز میگردد و مردم کم کم می فهمند که رامبراند و بتھوون وردن (۱) Rodin پیشوایان حقیقی ایشانند. کم کم می فهمند که جهان بدون هنر و بدون نشاط شبیه کود کستانی است که در آن خنده نباشد. پایان